

تحلیل فرمان امان نامه اشرف افغان به اهالی اصفهان

سید محمود سادات*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۲/۲۴

چکیده

سند مورد نظر، فرمانی است از اشرف افغان با مهر اشرف، طغرای حکم جهان مطاع شد و تاریخ صدور ذیقعدۀ ۱۱۳۸ ق؛ این فرمان، جزو اسناد خریداری سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران است که در معاونت اسناد ملی، در مجموعه اسناد خریداری نگهداری می شود. این فرمان، از معدود فرمان هائی است که از دورۀ محدود حکومت افغان ها بر ایران صادر شده است. آشفتگی و هرج و مرج سیاسی دورۀ حکومت افغان ها، فراغت صدور فرمان های گوناگون را از آن ها سلب کرده بود. لذا تعداد اسناد و بویژه فرمان های این دورۀ تاریخی بسیار اندک است. در این مقاله، در ابتدا به ترسیم فضای ایران اواخر صفوی و دورۀ حکومت افغان ها می پردازیم و حال و هوائی را که در آن، اشرف افغان این فرمان را صادر کرد، شرح می دهیم. سپس به بررسی بند بند این فرمان می پردازیم و دلایل قرار گرفتن این مسائل را در فرمان بررسی می کنیم و در نهایت، بازخوانش فرمان و تجزیه - تحلیل آن ارائه می گردد و در پایان نتیجه بحث خواهد آمد.

کلید واژه ها:

اشرف افغان / فرمان / اسناد تاریخی / حسین صفوی، شاه ایران، قرن ۱۲ ق. / محمود افغان / اصفهان



در سال ۱۱۲۷ق. / ۱۷۱۵م. عبدالعزیز بعد از مرگ میرویس، جانشین برادر و امیر افغانان غلجائی گردید. اما محمود، توانست در سال ۱۱۲۹ق. / ۱۷۱۷م. رهبر افغانان غلجائی گردد. محمود بعد از شکست دادن افغانان ابدالی، از شاه سلطان حسین لقب حسینقلی خان و حکومت قندهار را به دست آورد. وی، در اواخر تابستان ۱۱۳۱ق. / ۱۷۱۹م. با نیروئی در حدود ۱۱,۰۰۰ نفر، از طریق کویر لوت به کرمان یورش برد و آن شهر را تصرف کرد. اما بعد از ۹ ماه اقامت در کرمان، به قندهار بازگشت.

دو سال بعد، در اواخر تابستان ۱۱۳۳ق. / ۱۷۲۱م. محمود، دیگر بار از کویر لوت گذشت و با گذشتن از کرمان و یزد، به سمت اصفهان به حرکت درآمد. محمود در اول جمادی الآخر ۱۱۳۴ق. / ۱۹ مارس ۱۷۲۲م. به اصفهان رسید؛ اما به گمان آن که نیروهای فراوانی در شهر خواهد بود، به شهر حمله نکرد و آن را محاصره کرد. (سیوری، ۱۳۷۲، ص ۲۴۸)

بعد از چند ماه محاصره و کم یاب شدن مواد غذایی، در شهر «... حماری را به پنجاه تومان می خریدند. بعد از آن، آن هم پیدا نشد.» (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۶۳)

پس از گذشت چهار ماه از محاصره، مردم شروع به خوردن گوشت انسان کردند و رانهای تازه مرده‌ها، برای خوردن فروخته می شد (کروسینسکی، ۱۳۶۳، صص ۶۳-۶۴). قیمت یک قرص نان هم به چهار پنج اشرفی رسیده بود. (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۰)

شاه سلطان حسین - که اوضاع را بدین گونه دید - تصمیم به تسلیم گرفت و به اردوگاه محمود در پای کوه صفة شتافت. محمود افغان، شاه سلطان حسین را مدتی سر پا نگه داشت تا اجازه ملاقات دهد. ایستادن شاه در برابر محمود افغان، با توجه به تشریفات خاص دربار شاهان صفوی - که به زودی اجازه نشستن به اطرافیان نمی دادند - جالب توجه است^۱ (فیدالگو، ۱۳۵۷، صص ۵۵-۵۶) و اوج ذلت شاه را در برابر افغان نشان می دهد، و به هر حال شهر فتح شد. تعداد کشته‌های جنگ را بیست هزار نفر و شمار از قحطی مردگان را، هشتاد هزار نفر

تخمین زده‌اند. (کروسینسکی، ۱۳۶۳، صص ۶۴-۶۵)

یکی از سیاست‌هایی که محمود افغان بعد از تصرف شهر در پیش گرفت، بر هم زدن ترکیب جمعیتی شهر بود. وی، یکصد هزار نفر از اهالی درگزین همدان را - که سنی مذهب بودند - به اصفهان کوچاند و در خانه‌های بی صاحب مردم ساکن گرداند و برای آن‌ها املاک و اقطاع مشخص کرد. (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۷۱)

همچنین، زمین‌های متروکه را به افغان‌ها بخشید و دستور داد که پانزده هزار سرباز را با خانواده‌هایشان از قندهار بیاورند و در اصفهان سکنا دهند. (هانوی، ۱۳۶۷، ص ۱۷۴)

محمود، هنوز کاملاً بر تخت شاهی مستقر نشده بود که به پسرعموی خود، اشرف افغان بدگمان شد. محمود بعد از دستگیری اشرف، ابتدا می خواست او را بکشد. ولی چون سربازان، اشرف را بیش از خود محمود می خواستند و علناً گفتند اگر کوششی برای قتل او صورت گیرد، همگی به قندهار باز خواهند گشت، از تصمیم خود منصرف شد (هانوی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۱) اما حکم کرد او را در حمام فرح آباد زندانی کنند. درهای حمام را بستند و از بالا آب و غذا به او می دادند. (آصف، ۱۳۵۷، ص ۱۶۳)

اشرف، در پی تشدید بحران روحی محمود و ناتوانی‌اش در اداره کشور، با کمک گروهی از نیروهای افغان، در ۲ شعبان ۱۱۳۷ق. / ۱۶ آوریل ۱۷۲۵م. از زندان رهید، محمود را سرنگون کرد، بر تخت نشست و به نام خود سکه زد (لاکهارت، ۱۳۶۸، ص ۳۸؛ استرآبادی، دره نادره، ۱۳۴۷، ص ۷۰). سرانجام محمود، به فرمان اشرف به قتل رسید. (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص ۶۶)

یکی از انگیزه‌های اشرف برای قتل محمود، خونخواهی قتل پدرش عبدالعزیز بود. (غبار، ۱۳۴۶، ص ۲۳)

در زمان به تخت نشستن اشرف، فقط چند شهر بزرگ (اصفهان، کرمان و شیراز) تابع حکومت افغان‌ها بود. بخش وسیعی از شمال کشور شامل گیلان و مازندران در دست روس‌ها و بخش‌هایی از غرب و آذربایجان در دست عثمانی‌ها بود. در قندهار، حسین سلطان و در خراسان،

ملک محمود سیستانی حکم می‌راند.

اشرف، از چندین جهت با مشکل مواجه بود: مدعیان حکومت شامل افغان‌ها؛ ارادتمندان صفویه که هنوز ارادت و اعتقاد به آن‌ها داشتند و حکومت صفویان را مشروع می‌دانستند نه افغانان سنی مذهب را؛ و مشکل جامعه فلک‌زده و غم‌دیده از محاصره و جنگ‌های حکومت محمود!

لذا اشرف، دست به یک رشته اقدامات زد که همه آن‌ها در یک راستا نبود. گاهی به ایرانی‌ها امتیازی می‌داد و گاهی افغان‌ها را برتری می‌بخشید؛ گاهی به نعل می‌زد و گاهی به میخ! البته شرایط به گونه‌ای بود که این سیاست را اقتضا می‌کرد.

در گام نخست، اشرف از شاه سلطان حسین خواست که به تخت بنشیند و حتا اصرار بر این امر می‌کرد. زیرا اطمینان داشت که شاه سلطان حسین مسجون، سلطنت را قبول نخواهد کرد و آنقدر اصرار کرد که شاه، تاج بر سر او بگذارد. (شعبانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۷) با این ترفند، می‌خواست مشروعیت را از صفویه دریافت کند تا شاید جامعه ایران، پذیرای حاکم افغان شود. شاه سلطان حسین هم - که در پافشاری اشرف نقش توطئه می‌دید - پس از گذاردن تاج شاهی بر سر اشرف، دختر خود را نیز به عقد او درآورد.

بحران مشروعیت

مشکل اصلی و عمده اشرف افغان برای دست یافتن به تاج و تخت صفویه، فقدان مشروعیت حکومتش بود. اشرف، می‌دانست تا زمانی که نتواند این مشکل را بگشاید، نخواهد توانست بر رقیبان خود پیروز شود و بر تخت سلطنت جلوس نماید. لذا دست به پاره‌ای اقدامات زد و اولین اقدامش، زیرکی در واداشتن شاه مخلوع برای گذاردن تاج شاهی بر سر او بود؛ و این خود یادآور کتیبه‌های پادشاهان ساسانی است که تاج کیانی را از هورامزدا می‌گرفتند. البته اشرف، نمی‌توانست به‌تمامه سیاست

مشروعیت‌خواهی از صفویان را اجرا کند. زیرا او متکی به نیروهای افغان و سنی مذهب بود و می‌بایستی جانب آن‌ها را رعایت می‌کرد. یکی از کسانی که همواره مشیر و مشار اشرف بود، ملا زعفران، روحانی سنی و متعصب بود. ملا زعفران، به محض ورود به اصفهان، فتوا داد که اصفهانی‌ها و همه مردم ایران رافضی‌اند و رَفْضَه، کافرند. (دستورالملوک، مجله دانشکده ادبیات، سال ۱۶، ص ۴۹۷)

در مواردی، قربانیان را در حضور ملا زعفران آنقدر چوب فلک می‌کردند و تازیانه می‌زدند که یا می‌مردند یا روزهای زیادی در بستر می‌افتادند. (فلور، ۱۳۶۷، ص ۱۴) یکی از اقداماتی که محمود افغان انجام داده بود و اشرف هم طی فرمانی آن را تسجیل کرد، طباقی کردن جامعه ایران بود که با تشویق‌های ملا زعفران انجام شد. در این فرمان، جامعه ایران، از حیث مذهب و نژاد به هفت طبقه تقسیم شده بود و ایرانیان شیعه مذهب، پائین‌ترین مرتبه یعنی طبقه هفتم بودند. (لکهارت، ۱۳۶۸، ص ۳۴۳) بقیه طبقات، عبارت بودند از: «...افاغنه که اعلا و اقدم باشند؛ دوم جماعت درگزینی که از سنیانند؛ سیم ارامنه و نصارا؛ چهارم ملتانیان که از هندیانند؛ پنجم آتش‌پرستان؛ ششم یهودیان. (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۷۰؛ دوسرسو، ۱۳۶۴، ص ۳۰۰)

اقدامات گاه و بیگاهی اشرف در طرفداری از اهل سنت و یا به رسمیت شناختن شیعیان به عنوان اتباع دولتش، اقدامات سنجیده و با هدفی درازمدت نبود، بلکه جریان حوادث به اندازه‌ای سریع بود که بنا به موقعیت‌های گوناگون، عملکردهای متفاوتی از اشرف سر می‌زد.

به هر روی، او پادشاه حکومتی بود که اکثریت اتباعش شیعه بودند و بایستی جانب آن‌ها را رعایت می‌کرد. در ذهن مردمی که حکومت دویست و بیست ساله صفویان را پشت سر داشتند، پذیرش این فکر که فرد دیگری هم بجز صفویان بتواند بر آن‌ها حکم براند، امری دشوار بود. قطب‌الدین محمد نیریزی (زنده تا ۱۱۷۳ق./ژانویه ۱۷۶۰م.)، از عالمان و صوفیان صفوی که دو تن از





استادانش به نام‌های محمد دارابی و مولا محمدعلی سکاکی شیرازی، در یورش افغان‌ها کشته شدند (نیریزی، ۱۳۷۱، مقدمه، صص ۹ و ۱۰)، تسلیم شدن خفت‌بار شاه سلطان حسین را این‌چنین توجیه کرده است: «اکنون حتا مصالحه و مسالمت میان دو فرقه برای حفظ جان مسلمانان و خلاصی از قحطی و خشکسالی، تنگ نیست. همچنان که امام مجتبی (ع) با معاویه صلح کرد» (نیریزی، ۱۳۷۱، ص ۸۶)؛ و در ادامه، توصیه کرده است که در حدیث آمده است که «برای هر مشکلی، قرعه وجود دارد» (انفال، ۲۵). «شما نیز پس از قرعه بر یک شاه از این سلسله بزرگ صفوی آرایتان را یکپارچه کنید ...» (نیریزی، ۱۳۷۱، ص ۸۴)

در آن فضا که تسلیم شدن صفویان هم توجیه شرعی شد و چشم و نظر مردم به فردی از دودمان صفوی بود و حتا تا سال‌ها بعد هم نادر، خود را تهماسب‌قلی و کریم خان خود را وکیل‌الرعا یا خواندند، شاه، چون سایه سنگین مشروعیت صفوی، بالای سر آن‌ها بود. اشرف افغان، دریافت که باید برای حفظ حکومت خود، دست به اقداماتی بزند. لذا فرمانی در مورد تعیین موقوفات حرم حضرت عبدالعظیم صادر کرد؛ فرمانی، با طول ۱۲۵ و عرض ۲۵ سانتیمتر که از قسمت فوقانی آن، دست‌کم ۱۲ سانتیمتر شامل طغرا، نام، القاب و عناوین اشرف، و نام موقوفات قدیم از بین رفته است.

اشرف، برای نشان دادن ارادت خود به آستان حضرت عبدالعظیم و کسب مشروعیت و مقبولیت در میان مردم، دستور داد در حضور خود، در ذی‌قعدة ۱۱۴۰ ق. / ژوئن ۱۷۲۸ م. این فرمان را تهیه کنند. جمله «بالمشافهة العلیة العالیة» در پائین صفحه، نشان می‌دهد که فرمان شفاهی اشرف است و چه بسا در حضورش صادر شده باشد. طبق این فرمان، همه موقوفات و عواید و طرز نگاهداری حساب و ابواب جمعی آستان حضرت عبدالعظیم و متولیان شرعی و انتصاب و حدود و وظایف آن‌ها آمده است.

مهر اشرف افغان با سجع

اشرف شاهان که باشد صاحب تاج و نگین

هر که پاس دولت او داشت، می‌گردد [مهین] برخلاف روال عادی فرمان‌های پادشاهان، در پائین و پشت فرمان آمده است که حکایت از دقت اشرف در تسجیل موارد این فرمان دارد. (عقیلی، ۱۳۷۸)

فرمان منحصر به فرد اشرف^۲

دو سال قبل از صدور این فرمان، فرمان بسیار بااهمیتی از اشرف افغان صادر شده است که فرمانی همه‌جانبه و شامل موضوعات گوناگون است. این فرمان، در ذی‌قعدة ۱۱۳۸ ق. / ژانویه ۱۷۲۶ م. صادر شده است. این سند، جزو اسناد خریداری شده سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران است که در آرشیو معاونت اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، نگهداری می‌شود. قبل از تحلیل سند، بازخوانی متن سند ارائه می‌شود.

[۱] سجع مهر] بسم الله

اشرف شاهان عالم شد، به حکم کردگار

بنده فرمانبر حق، خاک پای چاریار ۱۱۳۷

[۲] حکم جهان‌مطاع شد، آن‌که بر واقفان حقایق دقایق علوم کمون^۳ و ظهور عالم کون^۴ و فساد و بینایان شوارق مشارق ظلمت و نور غیبت و حضور مبدأ و معاد که زاری و بی‌قراری طفلان حوادث راه، در خبایای اسرار و مکامن^۵ خفایای^۶ اضمار^۷ از مشیمه^۸ عدم شنیده و از مزایای صفایح انوار [۳] برد و قبول صور مختلفه^۹ حسن هوش و قبح خیر و شر و چهره^{۱۰} الوان ابیض^{۱۱} و اسمر^{۱۲} سنوح^{۱۳} قضا و قدر رسیده، دل معرفت منزل را به مصقل قدرت آگاهی، جلای آئینه گیتی نما داده، چشم بصیرت و دیده حقیقت را بر حسن هوشربای تسلیم و رضا درین مرآت حقایق نمای الهی از روی تولا گشاده‌اند، [۴] کالشمس فی رابعه النهار روشن است که شادی و غم مانند خنده گل و گریه گلاب به کمین هم نشست، وجود وعدم به رنگ نور و ظلم در شب و روز حیات و ممات به هم پیوسته، نوبهار کدام نشکفتگی است که از تیغ ضرص خزان، دامن گلستان را از ورق افشانی اوراق [۵] گل‌های الوان و خونریزی نونهالان ارغوان گلگون و

روزگار کدام زندگیست که محصوره افلاک را، نیزه خطی خطوط شعاعی خسرو مهر جهانتاب از موج خیز خون شفق آفتاب جیجوج ندارد. الحاصل، دراین گلشن سرا شدت و رخا چون بادام توأم در آغوش هم خفته و بهار و خزان [۶] خرمی و الم به رنگ گل‌های رعنا با یکدیگر شکفته، فلامحاله اگر به باغبانی فاعل خیر و شر و بستان طرازی جاعل قضا و قدر مشت خار آشیان عندلیبان این گلزار شعله‌افروز برق‌بیز نهار حوادث روزگار شده باشد، قطره افشانی ابر رحمت بی‌منتها به تدارک نقصان و جبرزمان، [۷] آبی بر آتش سوخته‌جانان این سرابستان افشاند، مبشر حیات تازه و مرحمت بی‌اندازه، مژده دلپذیر «فانظر الی آثار رحمة الله، کیف یحیی الارض بعد موتها»^{۱۱} نیز می‌گردد. محصل این مقال، مفصل احوال کافه برایا^{۱۲} و قاطبه رعایا، قوی و ضعیف و وضع و شریف [۸] سکنه دارالسلطنه اصفهان است که از بدو طلوع صباح ابد رواج این سلطنت جاوید که به اراده ازلی و مشیت لم‌یزلی به فرمان واجب الادعان «قل اللهم مالک الملک، توئی الملک من تشاء، و تنزع الملک ممن تشاء» [۹] و تعز من تشاء و تذلل من تشاء، بیدک الخیر، انک علی کل شیء قدیر»^{۱۳} دارالسلطنه مزبوره - که مقر سلطنت و مستقر خلافت فرمانروایان ایران بود - بیت الشرف آفتاب اقبال بی‌زوال این خانواده عزت و جلال شده، [۱۰] مقتضیاً علی اطاعة سلطانهم و مقتصداً علی آثاره، شیوه رضیه و رویه مرضیه رعیتی و انقیاد را، پیشنهاد ضمیر حقیقت بنیاد ساخته، به امری که موهم^{۱۴} عصیان و طغیان و منافی خواهش منتسبان این دودمان خلافت مکان تواند بود، نپرداخته، مژگان اطراف چشم بصیرت و آگاهی را، [۱۱] سرانگشت دیده قبول رضامندی مشیت الهی در اطاعت شاهنشاهی نواب همایون ما نموده، الی الآن در تحت ظل لوا مرحمت عالمیان شمول غنوده و آسوده بودند؛ از آن‌جا که هوش رفتگان خواب غفلت و سرمستان باده نخوت را، از مشاهده رؤیای وحشت انگیز دهشت آمیز [۱۲] سوانح روزگار مباحثی^{۱۵} نمی‌باشد، نامی جمعی از مفسدین و اشرار، موجب التهاب نایره غضب گیتی افروز

شاهانه و شراری که از آن شعله جهانسوز - که تیروی ترکش مصداق «فصابها اعصار فیه نار فاحترقت»^{۱۶} بود - برق خرمن هستی خار و خس وجود ضعفای آن مرز و بوم [۱۳] گردید و چنان که تازیانه لمعان^{۱۷} بروق محرک عرق افشانی ابرش ابر مدار رحمت کردگار می‌باشد، آبیاری سیلاب کوه تمکین مرحمت بی‌منتها نیز مطفی^{۱۸} نایره آتش افروزی خرمن هستی فقرا و ضعفا و به رشحه سحاب نیسانبار^{۱۹} بهار پیرای گلزار همیشه بهار حیات مستعار کافه این [۱۴] دیار گردید. چون مالک رقاب اقالیم سموات و ارضین و حاکم مطلق‌العنان وسعت آباد ماء والطين مشت خاک وجود انسان خاکی‌بنیان را در چله‌خانه «خرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً»^{۲۰} مظهر غریب اسرار و ردایع آثار گردانیده و از پایه [۱۵] مذلت و خاکساری به اوج سعادت صاحب اعتباری رسانیده، اجزای پریشان این غبار فرسوده را، از تار و پود ابر رحمت شیرازه جمعیت بسته و به اشاره انگشت، قلم صنع اوراق حواس را در یکدیگر پیوسته و قوایم این شادروان رفیع بنیان را به استخوان‌بندی ابدان [۱۶] و طناب نفس بی‌تاب و توان بر اوج عزت افراشته و به خامه تحسین و آفرین «فتبارک الله احسن الخالقین»^{۲۱} صورت زیبای «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»^{۲۲} را بر صفحه قدرت نگاشته، بدون ظهور تقصیر سیلاب آب شمشیر [۱۷] فنا دادن و دیده عاقبت بین را به تهدید وعید «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً»^{۲۳} نگشادن، از منهج رعیت‌پروری و مسلک عدالت گستری بعید می‌نمود. لاجرم، از خاص و عام برایا و رعایا و تجار خیرمدار [۱۸] و متوطنین دارالسلطنه مزبور را، ذکوراً و اناثاً و صغیراً و کبیراً از قتل عام و هتک ناموس و نام، امان داده و جان بخشی فرمودیم که سوای جماعت دزد قطاع‌الطریق و قتل مسلمین - که استحقاق قتل ایشان به ثبوت و لزوم شرعی رسیده باشد - به دستور ضابطه مملکت و نظم و نسق ولایت، [۱۹] تنبیه و سیاست آن‌ها به عهده حکام عرف و احداث بکده به جهت امنیت بلاد و رفاهیت عباد، مقرر و مستمر است. احدی از امرای عظام و خوانین و

مقربان و عمال و غلامان و غازیان افغان و ملازمان دیوان از جماعت درجینی و غیرها، متعرض سفک دما و عرض و ناموس و نهب و غارت و تعدی و جبر و [۲۰] زیادتی خلاف شرع و حساب نسبت به احدی از سکنه و متوطنین جماعت فارسی زبان، از وضع و شریف و قوی و ضعیف و عالم و جاهل و ارباب قلم و اصحاب صنایع و تجار خیرمدار و جملگی اصناف و محترفه^{۳۴} و عملاً بیوتات معموره و ضرابخانه و شعرباغان و زرکشان و صرافان و حکاکان از [۲۱] ملازمان دیوانی و غیرهم، لابل قاطبه برایی اصل بلده و کافه زارعین و رعایا و رؤسا و کدخدایان قرای تابعه دارالسلطنه مزبور نگردید و گذارید که مطمئن القلوب به اشغال مرجوعه مقرر و امر رعیتی و کسب و کار خود مشغول باشند و در مزاجه زنان و دختران امرای مقتول و معزول و عظما و معتبرین ازمنه سالفه و حال، مقرر است که هیچیک بدون [۲۲] عرض به پایه سریر خلافت مصیر، به حباله احدی از اکفا و غیر آن در نیامده، سایرالناس از رعایا و برابا، هرگاه اراده وصلت با کفو^{۳۵} خود از جماعت فارسی زبان داشته باشند، موافق شریعت مقدسه، مختارند و اگر از جماعت مقربان و غلامان و غازیان افغان و درجینی، من بعد اراده تزویج با جماعت فارسی زبان از شریف و وضع داشته باشند، [۲۳] مادامی که به پایه سریر خلافت مصیر عرض و حسب الامر الاعلی مأذون و مرخص نگردند، جماعت فارسی زبان با افغان و درجینی وصلت و خویشی نمایند و هیچ آفریده، بدون عرض به خدمت نواب همایون ما، دخل در تصرف خانه و باغ و ملک و مستغل و نقد و جنس و مایملک احدی خودسر و به خلاف شرع و ضابطه حق و حساب ننموده، هرگاه دانسته [۲۴] حسب الامر الاعلی حکمی بخصوص آنها صادر و مقرر گردد، به مضمون فرمان قضا جریان عمل نموده، زیاده بر آن دخل و تصرف ننمایند و هرکس از صادرین، خواه از متوطنین سالفین^{۳۶} و خواه از غربای واردین، اراده توطن و سکن در بیوتات احدی از محلات دارالسلطنه مزبور داشته باشد، باید کدخدای [۵۲] هر محله، توطن همان شخص را به

کلانتر اصفهان خاطر نشان و مشارالیه، در روزنامه‌ای که یوماً فیوماً به نظر اولیای دولت قاهره می‌رساند، عرض نماید که آن شخص از طبقه امرای سابق یا امرا زاده و اعیان و اشراف یا از اهل سیف و ارباب قلم یا اصحاب صنایع یا سایرالناس، از فقرا و ضعفا یا اجامره و اوباش که به آنچه [۲۶] در حرکت و سکون ایشان حسب الامر الاعلی مقرر گردد، از آن قرار مرتب و معمول دارند و اگر احیاناً حرکت رایات جاه و جلال به سمتی از ولایات اتفاق افتد که اولیای دولت روز افزون اخراج بعضی از سکنه اصل بلده را تا معاودت اردوی معلا به دارالخلافت مصلحت دانند، ایشان نیز تا معاودت رایات [۲۷] فیروزی آیات به بیوتات و منازل خود مراجعت ننمایند و کدخدایان جماعت هنود و نصارا و یهود - در صورتی که طرف دعوی احدی از مسلمین بوده باشد - دخل در مرافعه دعاوی ایشان ننموده، حکام شرع و عرف بیضه اسلام به حقیقت دعاوی طرفین رسیده، بر وجه قانون حقایق و حساب فیصل داده، [۲۸] اگر برخلاف فرموده من بعد عمل نمایند، وجه معتناهیی از کدخدایان مزبوره - که حکم بر مرافعه مسلمین نموده باشند - جریمه بازیافت خواهد شد.

حکام شرع و عرف و عمال خجسته اعمال، به نهج معمول و دستور سلاطین معدلت مکین در غوررسی و احقاق حقوق و ضبط و نسق ولایت از ضابطه شرع و حق و حساب و قانون مملکت [۲۹] تخلف و تجاوز جایز ندانسته، دعای خیر به جهت ذات اقدس وجود انفس حاصل نمایند و هرکس از جماعت درجین و طایفه مسلمین با غیر ایشان از هنود و مجوس و نصارا و مخالفین دخل در شغل و کسب اصناف و محترفه دارالسلطنه مزبوره می‌نمایند، باید که به دستور مستمر قدیم به قدرالحصه رسد بنیچه خود را از قراری که کلانتر [۳۰] و نقیب به دستور کل اصناف و محترفه مشخص می‌نمایند، از عهده حقوق دیوانی خود برآمده، رسد شغل احدی بی‌جهت و سبب جای سرشکن شرکای آن صنف نگردیده، اقویا بر ضعفا ایذا و اضرار و اذیت مالی و جانی نرسانیده، از بازخواست



۲. همان طور که هر بهاری پائیزی دارد، دوران خوش زندگی ایرانی‌ها هم پایان غمباری مانند تسلط افغان‌ها داشته است و این سختی‌ها و آسایش‌ها، از حوادث روزگار است و دست تقدیر حق تعالی پشت آن است. اشرف با این فرمان و عملکرد بعد از آن، در پی زنده کردن بعد از مردن بود و می‌خواست زندگی را از نو بسازد. وی، این فرمان را «مژده دلپذیر» نامید.

۳. استفاده از آیات و احادیث، به شرح زیر:

آیه ۵۰ سوره روم، برای توجیه این که بعد از آن کشتار عظیم، حیاتی دوباره خواهد بود. استفاده از آیه ۲۶ سوره آل عمران، که خدا به هر کس بخواهد پادشاهی می‌دهد و او را عزیز می‌کند و هر کس را بخواهد، خوار و ذلیل می‌گرداند.

استفاده از آیه ۲۶۶ بقره، برای آن که آن همه کشتار، در نتیجه ناسپاسی و ندادن اموال به فقرا، بر سر مردم آمده است.

جعل حدیث نبوی «تفکر ساعته خیر من عبادة سبعین سنه»، به صورت عدل ساعته خیر من عبادة سبعین سنه، تا نشان دهد که برای اجرای عدالت آمده و حدیث پیامبر هم، عملکرد او را تأیید می‌کند.

۴. توصیه به مردم اصفهان که به فرمانروائی اشرف گردن نهند و «رویه مرضیه رعیتی و انقیاد را پیشنهاد ضمیر حقیقت بنیاد» سازند و فرمانبردار او باشند.

۵. توصیه به مردم اصفهان که به درخواست‌های افرادی از دودمان صفویه، برای به دست آوردن حکومت گوش نکنند.

۶. مژده به اهالی اصفهان که در تحت حکومت اشرف آسوده خواهند بود.

۷. فعالیت‌های اشرار باعث خشم اشرف و سرکوبی آن‌ها خواهد شد و ناامنی و جنگ را برای مردم اصفهان به دنبال خواهد آورد.

۸. از تاریخ صدور فرمان، کشتار نوع انسان بدون دلیل و تقصیر صورت نخواهد گرفت. زیرا از روش رعیت‌پروری و عدالت‌گستری به دور است.

غضب سلطانی و قهر قهرمانی نواب همایون ما، محترز و كافة عبادالله در سایه [۳۱] حصن حصین امنیت و عافیت این درگاه خلائق امیدگاه - که مسوده سیاق السلطان العادل ظل الله است - مرفه الحال و فارغ البال بوده، نواب همایون ما نیز بدون ثبوت تقصیر موجه، امر به قتل احدی نفرموده، سلاطین قرون آتیه را از اولاد امجاد و خلفای معدلت بنیاد ایران [۳۲] و ایرانیان - ایدهم الله تعالی الی سبیل الرشاد - به حکم عدل ساعه خیر من عبادة سبعین سنه^{۲۷} و حدیث صحیح صریح خیرالبشر - علیه صلوات الله الملك الاکبر، خیر الناس من انتفع به الناس - به مضمون این عهدنامه عدالت مشحون وصیت فرمودیم [۳۳] که فحوائی عدل انتمای^{۲۸} «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون»^{۲۹} را، وجهه همت حق شناس و نیت حقانیت [۳۴] اساس ساخته، به حکم «اوفوا بالعهد»، تبدیل و تغییر از قواعد و ضوابط مقررہ جایز ندانسته، از وعید «فعلیهم غضب من الله و عذاب عظیم»^{۳۰} مجتنب باشند و مضمون این عهدنامه منشور العدله، به امر «اوفو بعهدالله» [۳۵] انا عاهدتم و لاتنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً»^{۳۱} عمل نموده و تخلف نورزند. فمن بدله بعد سمعه فانما اثمه علی الذین یدلونہ»^{۳۲} [۳۶] رعایا و برایای دارالسلطنه مزبوره، این رَق منشور و کتاب مسطور را، جزز^{۳۳} بازوی جان و تعویذ^{۳۴} وجود امنیت و امان خود شمرده، از روی امیدواری تمام و خاطر جمعی مالاکلام اخلاص شعاری و خدمتگزاری و رعیتی خود را به منصفه ظهور رسانیده، به تفقدات خاطر اقدس و تلطفات [۳۷] وجود انفس، مستظهر و مستمال بوده، به دعای دوام دولت روزافزون ابد مقرون، قیام و اقدام نمایند. تحریراً فی ذیقعدة الحرام سنه ۱۱۳۸.

مسائل مطرح شده در فرمان

۱. در قالب عبارت‌پردازی‌های مصنوع، توصیه شده به این که مسائل پیش آمده، قضا و قدر الهی است و باید تسلیم قضای الهی باشند و بر ماضی، رضا دهند.

۹. امان دادن به کلیه اهالی اصفهان از بزرگ و کوچک و زن و مرد و تجار - جالب است که تجار، تنها صنفی هستند که نامبرده می‌شوند - از قتل و هتک ناموس و نام.
۱۰. امان نامه بالا، شامل قاتلان و دزدان نخواهد شد و مجازات آن‌ها هم، طبق سنت خود آن‌ها و بر عهده حکام و مسئولان محلی خواهد بود.
۱۱. خودداری امیران بزرگ و خوانین و نزدیکان و عمال و غلامان و جنگجویان افغان و کارکنان دیوانی - که شامل درگزینی‌ها و دیگران می‌شد - از تعرض به جان و آبرو و ناموس ساکنان اصفهان و سایر فارسی زبانان.
۱۲. خودداری از تجاوز و غارت بدون حساب و کتاب و غیرشرعی به صاحبان قلم، صاحبان صنایع و تجار و همه اصناف و صاحبان حرفه‌ها و کارکنان ساختمان‌های دولتی و ضرابخانه و شعرافان و زرکشان و صرافان و حکاکان، اعم از کارکنان اصلی دیوان و غیردیوان.
۱۳. پس از نام بردن حرفه‌های مؤثر در اقتصاد، اشرف، دامنه امان نامه را گسترش داد و شامل حال زارعان و کدخدایان و رعایای روستاهای تابعه اصفهان هم گردانید.
۱۴. تأکید بر ادامه کار افرادی که امان نامه شامل حالشان شده، مانند کارکنان دیوانی و بیوتات.
۱۵. ممنوع بودن ازدواج جنگجویان افغان و درگزینی‌ها با زنان و دختران امیران مقتول و معزول و بزرگان زمان‌های گذشته، بدون اجازه اشرف.
۱۶. شرط ازدواج افغانه و درگزینی‌ها با ایرانی، خارج شدن از خدمت به اشرف بود.
۱۷. خودداری از دخل و تصرف در اموال منقول و غیرمنقول افراد، برخلاف شرع و حساب و کتاب، مگر در شرایطی که اشرف حکم می‌کرد.
۱۸. اسکان فارسی زبانان یا افغان‌ها و درگزینی‌ها در محلات شهر، منوط به ارائه گزارش کدخدای محل به
- کدخدای اصفهان و تأیید اولیای دولت بوده و پایگاه و شغل فرد، در اسکان یافتن یا اسکان نیافتن او نقش داشته است.
۱۹. اخراج ساکنان جدید شهر در هنگام لشگرکشی به دلیل جلوگیری از آشوب آن‌ها. آنان حق نداشتند تا بازگشت اردو به شهر، به خانه‌های خود بازگردند.
۲۰. حق دخالت نداشتن کدخدایان هندی، مسیحی، و یهودی در دعوی کسی از این اقلیت‌ها با مسلمان‌ها. زیرا دعوا در محاکم شرع رسیدگی می‌شد و در صورت دخالت کدخدا، جریمه سنگینی از او گرفته می‌شد.
۲۱. حاکمان شرع و عرف، می‌بایست دعوی را طبق شرع و قانون کشور رسیدگی می‌کردند.
۲۲. سرشکن نکردن حقوق دیوانی و مالیات برای درگزینی‌ها و سایر مسلمانان که با دیگران شامل هندی‌ها، مسیحیان و مخالفان - احتمالاً شیعیان منظور بوده است - شریک بودند و می‌بایست مالیات می‌پرداختند و نمی‌دادند، و آن را به شریک خود تحمیل می‌کردند و پرداخت مالیات همانند سابق.
۲۳. صادر نشدن حکم قتل افراد، بدون دلیل به دست اشرف.
۲۴. وصیت به پادشاهان آینده، به جهت رعایت این فرمان و تخلف نورزیدن از آن.
- مجموعه مسائلی که در این فرمان بدان‌ها اشاره شده، همه، مسائل مبتلابه جامعه آن روز ایران و شهر اصفهان بوده است که اقتضای صدور چنین فرمانی را ایجاب می‌کرده است.
- کروسینسکی، نوشته است: «به اطراف و اکناف آدم‌ها فرستاده، نوشته‌ها نوشت که من بعد کسانی که تابع ما باشند و کسانی که تابع نیستند، باید در مهد امن و امان و آسایش باشند و بالکلیه باید از لشکر افغانه در امان باشند. (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۸۲)
- صدور این فرمان، احتمالاً قبل از کشتن شاه سلطان حسین و اقدامات بعدی است که اشرف انجام داد و مربوط به اوایل حکومت اوست که می‌خواسته متفاوت بودن خود

را با محمود افغان نشان دهد.

کروسینسکی در ادامه، حال و هوای صدور این گونه فرمان‌ها را - که شاید مربوط به این فرمان هم می‌شده - چنین توصیف کرده است: «روزی [شاه سلطان حسین] با اشرف ملاقات کرده، تزویج دختر خود را به او تکلیف کرد. اشرف، از این حال بسیار شادمان شد. به اطراف و اکناف ارقام فرستاد که از جانب ما من بعد در امان باشید و به حرب و قتال بیهوده، نفوس خود را روا مدارید، که دشمنی و عداوت، به الفت و موافقت بدل شد.» (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۸۳)

تجزیه و تحلیل مهر فرمان



مهر فرمان گلابی شکل ساده (بی‌دندان) است و اندازه آن، با توجه به نبود دسترسی به اصل فرمان، معلوم نیست. تاریخ حک مهر، ۱۱۳۷ می‌باشد. نوشته پیشانی مهر، بسم الله و سجع آن، به خط نستعلیق است.

اشرف شاهان عالم شد، به حکم کردگار

بندۀ فرمانبر حق، خاک پای چار یار

شکل مهر، شبیه مهرهای گلابی شکل شاهان صفوی است، با این تفاوت که عمده مهرهای گلابی شکل صفوی، دندانه‌دار است و این مهر ساده! و تفاوت دیگر آن، این است که مهرهای گلابی شکل صفوی، دارای بیت‌ها یا اسامی امامان شیعه در پیرامون مهر است و در وسط، اسم شاه با تاریخ ذکر شده است. ولی در این مهر، ابیات با اسم شاه در یک بیت تنیده شده و اسم جلاله در ۶ سطر از بالا به پائین به صورت هرمی جای

گرفته است.

نکته جالب توجه این مهر، سجع آن است که واکنشی است به شعائر شیعی نقر شده در مهرهای شاهان صفوی! زیرا عمده مهرهای شاهان صفوی، دارای ابیاتی همچون:

جانب هر که با علی نه نکوست

هر که گو باش، من ندارم دوست

هر که چون خاک نیست بر در او

گر فرشته است، خاک بر سر او

در مهر شاه سلطان حسین به تاریخ ۱۱۰۵

و یا

«بندۀ فرمانبر مولی حق سلطان حسین ۱۱۰۶»

در مهری چهار گوش به تاریخ ۱۱۰۶

و یا

«بسم الله، بندۀ شاه ولایت، سلطان حسین ۱۱۱۱»

در مهری چهار گوش کلاه‌دار به تاریخ ۱۱۱۱

و یا

مهر گلابی شکل دندانه‌دار با تاریخ ۱۱۱۲ که شعائر

شیعی هم در اطراف و هم در وسط آن آمده است.

سجع مهر در دایره میانی به خط نستعلیق «بندۀ شاه

ولایت، حسین ۱۱۱۲»



مأخذ: جدی، محمدجواد (۱۳۸۷). مهر و حکاکی در

ایران. تهران: فرهنگستان هنر ایران. ص ۱۲۴.

نوشته در پیشانی و حواشی مهر به خط ثلث: «حسبی

الله - اللهم صل علی النبی و الوصی و البتول و الحسن

و الحسين و السجاد و الباقر و الصادق و الكاظم و الرضا و النقی و التقی و الزکی و المهدی.»

اشرف افغان هم، برای نشان دادن مذهب خود شعری برگزید که مطالب آن، واکنشی است به مهرهای صفوی. در مصراع اول «اشرف شاهان عالم شد، به حکم کردگار» که نشان دهنده بینش قضا و قدری اشرف است یعنی به حکم خدا به پادشاهی رسیده است و این مطلب را در جای جای فرمان، مستند به آیات و احادیث کرده است.

مصراع دوم بیت، شامل ۲ بخش است. بخش اول آن «بنده فرمانبر حق»، واکنشی است به سجع مهرهای صفوی که در آن‌ها آمده: «بنده شاه ولایت»، «بنده فرمانبر مولای حق»، «کم‌ترین بنده شاه ولایت»، «کم‌ترین کلب امیرالمؤمنین» آمده است و در این مهر، اشرف خود را بنده حق می‌داند و در قسمت دوم مصراع دوم هم، خود را «خاک پای چار یار» دانسته، نه بنده و نه کلب! که این عبارت، بیش‌تر حالت احترام به خلیفگان راشد (خلفای راشدین) را می‌رساند نه غلامی و کلبی آنان را. ضمن این که اشرف می‌دانسته در کشوری حکومت می‌کند که رعایایش شیعه مذهب‌اند. لذا خلفای راشدین را چهار یار برشمرده است.

این تغییر مهر اشرف، حکایت از ظرافت او و شناختش از وضعیت سیاسی و اجتماعی دوران خود دارد و این تردستی، بدقت در طراحی و حکاکی این مهر رعایت شده است.

زیرکی و ظرافت رفتار اشرف افغان را بجز این مورد، در اوایل حکومتش در تغییر سکه‌های صفوی به سکه خود نیز می‌توان دید.

اشرف در اوایل حکومتش، با سکه‌های فراوان صفوی روبه‌رو شد که در روی سکه‌ها و در وسط آن‌ها، شهادتین و در حاشیه برخی غیر از شهادتین شیعی یعنی لا اله الا الله، محمداً رسول الله و علیاً ولی الله، نام امامان درج شده و در پشت سکه‌ها نام پادشاه به صورت بنده شاه ولایت ... ذکر شده است.



روی سکه، عبارت شهادتین و پشت سکه، بنده شاه ولایت، حسین، ضرب تبریز ۱۱۳۰، به خط نستعلیق. اشرف برای آن که بتواند این سکه‌ها را تغییر دهد، سکه‌ای ضرب کرد که سجع آن بیت زیر بود:
دست رد بر جلاله، بود گناه
داد تغییر سکه، اشرف شاه

معنی این بیت، این بود که چون کشیدن دست بر روی نام‌های جلاله (نام خدا و پیغمبر) گناه است و جز مسلمانان و اهل طهارت، دیگران نباید به آن دست بمانند، لذا اشرف نقش سکه‌های این‌چنینی را تغییر داد. او، توانست با این ترفند و تدبیر شرعی - که از تقدس‌مآبی و دینداری او حکایت می‌کرد - سکه‌های صفوی را تغییر دهد و احساسات رعایای شیعه‌مذهب خود را نیز جریحه‌دار نکند.



مأخذ: باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران: صفی علی شاه، ۱۳۴۸، ص ۳۷۲

البته طولی نکشید که اشرف افغان، سکه‌ای با سجع بیت زیر ضرب کرد که نشان از عزم او در تغییر دادن مرحله‌ای سکه‌ها بود:

ز الطاف شاه اشرف حق شعار
به زر نقش شد سکه چار یار

(سرسکه اشرف افغان، مجله یادگار، شماره ۷، ص ۸۵)

نتیجه

صدور فرمان امان نامه اشرف افغان به اهالی اصفهان - که دربرگیرنده نکات درهم بافته گوناگونی می باشد - حاصل اقتضائات خاص دوره حکومت وی بوده است. صدور این فرمان، در چرخش حکومت اشرف برای کسب مشروعیت و مقبولیت از جامعه ایران ارزیابی می شود. هر چند صدور این فرمان گام مهمی در این راستا بود، اما سرعت تحولات منجر به سقوط اشرف، اثرات صدور این فرمان را از میان برد و حتا صادرکننده فرمان هم در فرار از دست نادر بعد از جنگ مورچه خورت، در کشتار مردم اصفهان بدان پایبند نماند.

کتابنامه:

- آصف، محمدهاشم (۱۳۵۷). رستم/التواریخ. محمد مشیری (کوششگر). تهران: کتابهای جیبی.
- استرآبادی، مهدی (۱۳۴۷). دره نادره. جعفر شهیدی (کوششگر). تهران.
- اسماعیلی، صغری (۱۳۸۵). پژوهشی در سکه ها و مهرهای شاهان صفوی. تهران: پژوهشکده زبان و گویش میراث فرهنگی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۸). سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران: صفی علی شاه.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۷۵). تاریخ و سفرنامه حزین. علی دوانی (کوششگر). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دستورالملوک، مجله دانشکده ادبیات. سال ۱۶.
- دو سرسو، ژان آنتوان (۱۳۶۴). سقوط شاه سلطان حسین. ولی الله شادان (مترجم). تهران: کتابسرا.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲). ایران عصر صفوی. (ج ۵). کامبیز عزیزی (مترجم). تهران: نشر مرکز.
- شعبانی، رضا (۱۳۶۹). تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. (ج ۱). تهران: نوین.
- عقیلی، عبدالله (۱۳۷۸). "فرمان اشرف افغان و موقوفات آستانه حضرت عبدالعظیم" وقف میراث جاویدان. ۲۸.

(زمستان ۱۳۷۸)، ۷۱-۸۶.

- غبار، غلام محمد (۱۳۴۶). افغانستان در مسیر تاریخ. کابل: شریعتی افغانستانی
- فلور، ویلهلم (۱۳۶۷). اشرف افغان در تختگاه اصفهان به روایت شاهان هلندی. تهران: توس.
- فیدالگو (۱۳۵۷). گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی. پروین حکمت (مترجم). تهران: دانشگاه تهران.
- کروسینسکی (۱۳۶۳). سفرنامه کروسینسکی. مریم میراحمدی (مصحح). تهران: توس.
- کریم زاده تبریزی.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۶۸). انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران. مصطفی قلی عماد (مترجم). تهران: مروارید.
- مرعشی صفوی، محمدخلیل (۱۳۶۲). مجمع التواریخ: در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ ق. عباس اقبال (مصحح). تهران: کتابخانه سنائی، طهوری.
- نیریزی شیرازی، قطب الدین محمد (۱۳۷۱). رساله سیاسی در تحلیل علل سقوط دولت صفویه و راه حل بازگشت آن به قدرت. رسول جعفریان (کوششگر). قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- هانوی، جونس (۱۳۶۷). هجوم افغان و زوال دولت صفوی. اسماعیل دولتشاهی (مترجم). تهران: یزدان.

پی نوشتها:

۱. برای اطلاع بیش تر در مورد آئین شرفیابی و تشریفات دربار شاه سلطان حسین، بنگرید به: ایرانی گرس. (۱۳۷۰). سفیر زیبا سرگذشت و سفرنامه فرستاده در دربار شاه سلطان حسین صفوی. علی اصغر سعیدی (مترجم). تهران: دانشگاه تهران، صص ۲۵۲-۲۵۷.
۲. بازخوانی این فرمان در فصلنامه گنجینه اسناد با مشخصات زیر چاپ شده است. (خدابخشی، حمیده (۱۳۸۵). بازخوانی فرمانی از اشرف افغان، پس از





۲۲. سوره تین، آیه ۴: که آفریدم انسان را در نکوتر اندام.
۲۳. سوره مائده، آیه ۲۳: هر کس بکشد تنی را نه در برابر تنی یا تبهکاری ای در زمین، مانند آن است که بکشد همه مردم را.
۲۴. صاحبان حرف، پیشه‌وران.
۲۵. هم شأن.
۲۶. جمع سالف، به معنی متقدم.
۲۷. یک ساعت عدالت بهتر است از هفتاد سال عبادت که اصل حدیث، یک ساعت تفکر برتر از هفتاد سال عبادت است.
۲۸. بازبستن، نسبت دادن به کسی.
۲۹. سوره نحل، آیه ۹۰: همانا خدا امر می‌کند به داد و نیکی خویشاوندان را و نهی می‌کند از فحشا و ناشایست و ستم. اندرز دهد شما را شاید یادآور شوید.
۳۰. سوره نحل، آیه ۱۰۶: در آیه لهم آمده که در متن سند ذکر نشده: پس برایشان است خشمی از خدا و ایشان راست عذابی بزرگ.
۳۱. سوره نحل، آیه ۹۱: و وفا کنید به عهد خدا، گاهی که عهد بندید، و نشکنید سوگندها را بعد از استوار کردن آنها، حالی که قراردادید خدا را برخویش نگهبان. همانا خدا، می‌داند آنچه را می‌کنید.
۳۲. سوره بقره، آیه ۱۸۱: پس آن که بگرداندش؛ پس از شنیدنش همانا گناه آن بر آنان است که بگرداندش همانا خدا شنوای داناست.
۳۳. دعائی که برای حفظ روح از صدمات ارواح پلید و دیوان می‌بستند.
۳۴. دعاهائی که برای حفظ جان بر روی کاغذ می‌نویسند و به گردن و بازو می‌بندند.
- رسیدن به حکومت در اصفهان. گنجینه اسناد. شماره پیاپی ۶۴. صص ۳۱-۳۹).
۳. پوشیدگی و پنهانی.
۴. هستی و وجود.
۵. جای پنهان شدن، کمینگاه.
۶. جمع خفیه به معنی پوشیده، پنهان.
۷. چیزی را در دل نپنهان داشتن.
۸. سفید.
۹. سیاه چرده.
۱۰. ظاهر شدن.
۱۱. سوره روم، آیه ۵۰: پس بنگر به سوی آثار رحمت خدا، چنان زنده سازد زمین را پس از مرگش.
۱۲. جمع بریه، به معنی آفریدگان.
۱۳. سوره آل عمران، آیه ۲۶: بگو بار خدایا دارنده پادشاهی، دهی پادشاهی را به هر که خواهی و بستانی اش از هر که خواهی و عزیز گردانی هر که را خواهی و خوار کنی هر که را خواهی. به دست توست خیر؛ همانا توئی بر همه چیز توانا.
۱۴. در وهم و غلط اندازنده.
۱۵. دوری و جدائی.
۱۶. قسمتی از آیه ۲۶۶ سوره بقره: پس برسدش بادی که در آن باشد آتش. پس سوخته باشد.
۱۷. تاییدن، درخشیدن.
۱۸. خاموش کننده آتش.
۱۹. بارانی که در ماه نیشان (ماه هفتم از سال سریانی معادل اردیبهشت) می‌بارد.
۲۰. حدیث قدسی.
۲۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴: پس خجسته باد خدا، بهترین آفرینندگان.



۱۱۱۱

Handwritten text in Persian script, consisting of several paragraphs. The text is dense and appears to be a formal document or a letter. The script is in a traditional style, with some variations in ink and line thickness. The text is written on a light-colored background, possibly aged paper.



